



دانشگاه زنجان

دانشکده علوم انسانی

گروه فلسفه

پایان نامه دوره کارشناسی ارشد - گرایش فلسفه دین

عنوان:

**نقد و بررسی معنای زندگی از دیدگاه ژان پل سارتر**

استاد راهنما:

**دکتر حسین اترک**

استاد مشاور:

**دکتر حسن فتح زاده**

نگارش: **معصومه جوکار**

زمستان 91

معنای زندگی در تاریخ فلسفه همواره پرسشی اساسی بوده است. مفهوم «معنای زندگی» امری مبهم و نیازمند توضیح است. این که زندگی چیست و آیا ارزش زیستن دارد یا نه، همواره بشر را به خود مشغول داشته است. درباره پرسش از معنای زندگی باید تلاش کرد که خود پرسش به درستی تحلیل شود. معانی که ذیل این عنوان جای می‌گیرند، سه معناست: 1. هدف زندگی 2. ارزش و اهمیت زندگی 3. کاربرد مثبت زندگی. دیدگاه‌هایی که برای زندگی بشر معنایی خاص در نظر می‌گیرند، دو دسته‌اند: طبیعت‌گرا و فرا-طبیعت‌گرا. فراطبیعت‌گرایان، در جست‌وجوی معنای زندگی خارج از این جهان طبیعی هستند و عموماً چشم به جهان ماوراءالطبیعه دارند. اما طبیعت‌گرایان معتقدند معنای زندگی در همین جهان است. مکتب اگزیستانسیالیسم از مکاتبی است که یکی دغدغه‌های اصلی آن پی بردن به مسائل مربوط به معنای زندگی است. این مکتب جزء دسته طبیعت‌گرا محسوب می‌گردد. ژان پل سارتر به عنوان نماینده بارز مکتب اگزیستانسیالیسم، فیلسوف پوچ‌گرای قرن بیستم فرانسه، علی‌رغم اعتقاد به پوچی ذاتی زندگی اصرار دارد که بشر خود باید به زندگی خویش معنا ببخشد. عمده‌ترین دلیل گرایش وی به فلسفه پوچی را می‌توان در الحاد وی جست‌وجو کرد. هرچند سارتر مخالف بود که بخواهند مسیر کار وی را به دوره‌های مختلف تقسیم کنند، با وجود این برخی از شارحان وی معتقدند پاسخ سارتر به سؤال از معنای زندگی را می‌توان در دو دوره متفاوت و حتی متضاد خلاصه کرد. در سارتر اول منظور وی از پوچی زندگی بی‌معنایی و در سارتر دوم منظور، بی‌حاصلی زندگی است. از مهم‌ترین انتقاداتی که به وی وارد است به مبانی اگزیستانسیالیسم وی است که به بی‌معنایی زندگی منتهی می‌گردد. این پایان نامه در پی آن است که پس از طرح مسأله معنای زندگی و ذکر برخی از پاسخ‌های داده شده به آن، به طور خاص، دیدگاه فیلسوف اگزیستانسیالیست، ژان پل سارتر را در این زمینه طرح و بررسی کند.

## کلمات کلیدی:

اگزیستانسیالیسم، سارتر، معنای زندگی، پوچ‌گرایی، جعل معنا

پیشگفتار:.....1

1. اهداف پژوهش .....3

2. سئوالات پژوهش.....3

3. فرضیه‌های پژوهش.....4

4. روش پژوهش.....4

5. سازمان‌دهی پژوهش.....4

**فصل اول: کلیات.....5**

1. طرح مسأله.....6

2. معناشناسی.....12

2-1. مفهوم «معنای زندگی».....13

3. معنای زندگی چه چیز نیست.....25

4. تفاوت هدف و معنای زندگی.....26

4-1. کشف و جعل هدف زندگی .....28

5. تاریخچه بحث.....29

6. مسأله معنای زندگی در قلمرو حوزه‌های مختلف علوم.....35

7. بیان دیدگاه‌های فلسفی.....36

7-1. دیدگاه‌های پوچ‌گرایی و بی‌معنایی زندگی.....36

7-2. دیدگاه‌های معناداری زندگی.....39

1-2-7. فراطبیعت

41..... باوری.....

41..... 1-1-2-7. دیدگاه‌های خدامحور.....

46..... 2-1-2-7. دیدگاه‌های روح‌محور.....

49..... 2-2-7. طبیعت‌گرایی.....

50..... 1-2-2-7. شخص‌گرایی.....

51..... 2-2-2-7. عین‌گرایی.....

### 54..... **فصل دوم: معنای زندگی از دیدگاه ژان پل سارتر**.....

55..... 1. فلسفه اگزیستانسیالیسم.....

59..... 2. انواع نظریه‌های اگزیستانسیالیستی.....

60..... 3. زندگی‌نامه ژان پل سارتر.....

62..... 4. مبانی اندیشه بی‌معنایی زندگی سارتر.....

64..... 1-4. مبانی هستی‌شناختی.....

65..... 1-1-4. اقسام موجودات.....

67..... 2-1-4. انکار خدا.....

70..... 2-4. مبانی انسان‌شناختی.....

74..... 1-2-4. اومانیسم سارتر.....

75..... 2-2-4. آزادی انسان.....

81..... 3-2-4. مسئولیت انسان.....

83.....	4-2-4. مرگ.....
86.....	5. نظریه بی‌معنایی زندگی.....
86.....	1-5. ادعای بی‌معنایی و پوچی زندگی.....
89.....	2-5. تبیین بی‌معنایی زندگی در سارتر اول.....
92.....	3-5. تبیین بی‌معنایی زندگی در سارتر دوم.....
98.....	4-5. جعل معنا برای زندگی بی‌معنا.....
102.....	<b>فصل سوم: نقد و بررسی دیدگاه سارتر</b> .....
103.....	1. نقد مبانی فلسفی سارتر.....
103.....	1-1. نقد و بررسی اگزیستانسیالیسم سارتر.....
104.....	1-1-1. بررسی عقلی نظریه «نفی ماهیت» از جهت مطابقت با واقعیت.....
105.....	2-1-1. رابطه وجود و ماهیت.....
107.....	3-1-1. عدم تلازم صیورورت دائم انسان با نفی ماهیت او.....
108.....	2. نقد مبانی انسان‌شناختی.....
108.....	1-2. تردیدآمیز بودن تعریف انسان بر اساس اگزیستانسیالیسم اومانیستی سارتر.....
109.....	2-2. اختیار و اراده.....
110.....	3-2. عدم مطلوبیت آزادی کامل.....
112.....	4-2. عدم تحقق آزادی مطلق.....
113.....	5-2. مسئولیت انسان.....
115.....	3. نقد نظریه بی‌معنایی زندگی.....

- 3-1. تناقض بی‌معنایی زندگی و معنا بخشی به آن.....115
4. نقد روش سارتر برای معنا بخشیدن به زندگی.....116
5. یأس و دلزدگی در فلسفه سارتر.....118
6. نقدی بر پیامدهای نظریه سارتر.....120
- 6-1. تحیر در برابر معماهای آفرینش.....121
- 6-2. انکار وجود خدا.....121
- 6-2-1. نقد تصور سارتر بر امتناع وجود خدا.....122
- 6-3. معمای مرگ.....124
- نتیجه‌گیری.....126
- منابع و مآخذ.....129

### پیشگفتار

معنای زندگی چیست؟ آیا در زندگی معنایی هست یا باید به آن معنا بخشید؟ معنای زندگی جعلی است یا کشفی؟ پاسخ به این پرسش هر چند قطعی و روشن نباشد، اما چیزی از ارزش تعقل و تأمل در آن نمی‌کاهد.

معنای زندگی جدی‌ترین مسأله فلسفی است و ارتباط تنگاتنگی با مفهوم خدا و متافیزیک دارد (نصراصفهانی، 1388، ص 1).

مفهوم معنای زندگی امری فوق‌العاده مبهم است، این مفهوم در صورتی که بخواهد مفید واقع شود باید وضوح بیشتری یابد، بنابراین قبل از پرداختن به مسأله معنای زندگی ابتدا باید خود مفهوم معنای زندگی

روشن شود. در پرسش از معنای زندگی واژه «معنا» بسیار مهم و در عین حال مبهم است، وقتی گفته می‌شود «معنای زندگی» آیا واژه معنا در این عبارت درست انتخاب شده است؟ واژه معنا در ارتباط با زبان کاربرد دارد. گاه سه تعریف برای «معنای زندگی» ذکر می‌کنند؛ 1. هدف زندگی 2. ارزش و اهمیت زندگی 3. کارکرد مثبت زندگی. علاوه بر معنا، واژه «زندگی» نیز نیاز به تبیین دارد. یعنی نخست باید کندوکاو کنیم در اینکه خود زندگی از لحاظ مابعدالطبیعی و وجودشناختی چه سنخ موجودی است و به چه مقوله‌ای از موجودات تعلق دارد. چرا که تعیین اینکه زندگی به کدام یک از مقوله‌ها تعلق دارد و چه سنخ موجودی است شرط جوابگویی صحیح به این سؤال است که معنای زندگی چیست؟ (ملکیان، معنای زندگی، ص 5).

گرچه عبارت «معنای زندگی» وجود معنایی برای زندگی را فرض می‌کند، ولی می‌توان این فرض را انکار کرد و در عین حال، نتیجه نگرفت که زندگی بی‌معناست. (علیزمانی، 1390، ص 12)

به طور کلی دیدگاه‌هایی که برای زندگی انسانها معنایی خاص در نظر می‌گیرند می‌توان در دو نوع دیدگاه طبیعت‌گرایی و فراطبیعت‌گرایی خلاصه کرد. دیدگاه فراطبیعت‌گرایی به دو شاخه 1. خدامحور 2. روح محور تقسیم می‌شود. طبق این نظریه معنا در زندگی انسان از راه تحقق بخشیدن به هدفی که خداوند برای انسان مقدر کرده است به وجود می‌آید. نظریه طبیعت‌گرایی این نکته را که «معنای زندگی» فقط در صورت وجود یک نظام روحانی ممکن است نفی می‌کند و به دو شاخه شخص‌گرایی و عین‌گرایی تقسیم می‌شود. طبق این نظریه آنچه به زندگی معنا می‌بخشد، وابسته به خود شخص است و گروهی نیز زندگی را به طور کل بی‌معنا و پوچ می‌پندارند. (اختر محقق، 1388، ص 94). مکتب اگزیستانسیالیسم یکی از مکاتبی است که دغدغه اصلی آن، پی بردن به مسائل وجودی است؛ مسائلی که دانستن آنها به دگرگونی در زندگی انسان‌ها می‌انجامد؛ مسأله‌ای مانند معنای زندگی (رحیمی، 1388، ص 29).

فیلسوفان مکتب اگزیستانسیالیسم را به دو دسته اگزیستانسیالیسم دینی و غیر دینی تقسیم می‌کنند.

از میان فیلسوفان اگزیستانسیالیست ژان پل سارتر (1905-1980) یک اگزیستانسیالیست تمام عیار به حساب می‌آید، سارتر فیلسوف پوچ‌گرای قرن 20 فرانسه است. وی علی‌رغم اعتقاد به پوچ‌گرایی و بی‌معنا بودن ذاتی هستی اصرار دارد که بشر خود باید معنایی برای زندگی‌اش بیابد و در این جا سارتر را باید در بی‌خدایی‌اش جستجو کرد (مصلح، 1387، ص 163).

سارتر به عنوان یک فیلسوف اگزیستانسیالیست برای بیان اندیشه‌های خود از قالب داستان استفاده بیشتری می‌کرد و معنای زندگی را که در واقع پرسشی فلسفی است در قالب داستان با رهیافت‌های عاطفی بیان کرده است (علی‌پور، 1390، ص 1).

نظریه سارتر قطب مقابل نظریه خداباوری / معنای وجود است (Solomon، 2009). سارتر می‌پندارد که خداوند با تعیین هدف برای انسان، استقلال او را از بین می‌برد؛ «ما به خود می‌بالیم که مستقل و آزادیم و هنگامی که بر اساس آرمان‌های خود زندگی می‌کنیم می‌توانیم دستاوردهای قهرمانانه داشته باشیم، اما اگر ما اجزائی از جهان باشیم در آن صورت شأن و منزلت ما چندان تفاوتی با یک وسیله یا ابزاری که بر اساس هدفی از پیش تعیین شده در ذهن ساخته شده است نداریم» (اختر محقی، 1388، ص 94).

سارتر در مورد انسان و زندگی چنین می‌گوید: انسان در جهان میهمان ناخوانده است. بشر هزار بار زندگی خود را طراحی می‌کند. بشر مضطرب است زیرا درعین آزادی مطلق و اختیار کامل نمی‌داند که آیا آنچه را طرح می‌کند درست است یا نادرست. حال آنکه زندگی رایگان است. جهان غیرمعقول، تفکر بیهوده و همه چیز به بطلان کامل می‌انجامد. سارتر با حذف خدا معنای زندگی را اینگونه بیان می‌کند: «جهان آزاد است، آینده گشوده است و هرکس باید دلیلی برای زندگی خود بیابد ... هنر می‌تواند به زندگی انسان معنا ببخشد در هنر انسان می‌تواند جهانی بیافریند ... هنر رستگاری را تعهد می‌کند، زیرا هنر فرار از دنیای محسوس» احتمالی «به سوی جهان آفریننده» لزوم «را به ما می‌آموزد (مهرین، 1343، ص 135).



## اهداف پژوهش

هدف این پژوهش طرح مسأله معنای زندگی، بیان دیدگاه‌های مختلف به طور کلی و بیان دیدگاه سارتر به طور خاص و نقد و بررسی آن می‌باشد. از آنجا که این پژوهش نگاهی تازه به مسأله معنای زندگی را مد نظر قرار داده، برای همه کسانی که دغدغه این مسأله را دارند و یا در این حوزه فعالیت می‌کنند، می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

## سؤالات پژوهش

این پژوهش در نظر دارد در طول تحقیق به سؤالات زیر پاسخ دهد:

1- معنای «معنای زندگی چیست»؟

2- معنای زندگی از دیدگاه سارتر چیست؟

3- معنای زندگی چه ارتباطی با فرض وجود خدا دارد؟

## فرضیه‌های پژوهش

1- سه تعریف برای «معنای زندگی» ذکر می‌کنند؛ 1. هدف زندگی 2. ارزش و اهمیت زندگی 3. کارکرد مثبت زندگی. در این پژوهش، تعریف دوم، یعنی ارزش و اهمیت زندگی مورد بحث قرار خواهد گرفت.

2- از نظر سارتر زندگی ذاتاً بی‌معناست و انسان خودش باید به زندگی‌اش معنا ببخشد.

3- براساس آموزه‌های خداپاور، با فرض عدم وجود خدا زندگی درنهایت بی‌معناست، لکن باید برای آن جعل معنا کرد در حالی که با فرض وجود خدا انسان دلیل خود را برای معنای زندگی کشف کرده است.

## روش پژوهش

روش پژوهش در این تحقیق، توصیفی-تحلیلی است و در گردآوری اطلاعات از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

## سازمان‌دهی پژوهش

آنچه در این نوشتار خواهد آمد، بررسی معنای «معنای زندگی» و بررسی و نقد پرسش از معنای زندگی از دیدگاه ژان‌پل سارتر می‌باشد. در فصل اول به کلیات پژوهش و بحث معناشناسی «معنای زندگی»، تاریخچه بحث و رویکردهای مختلف به مسأله پرداخته خواهد شد.

در فصل دوم فلسفه اگزیستانسیالیسم و دیدگاه آن درباره مسأله معنای زندگی و دیدگاه خاص ژان‌پل سارتر در خصوص این مسأله را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

در فصل سوم، به نقد و بررسی دیدگاه ژان‌پل سارتر به مسأله «معنای زندگی» و مشخص نمودن نقاط قوت و ضعف دیدگاه وی و در نهایت نتیجه‌گیری پرداخته شده است.

## فصل اول: کلیات

1. طرح مسأله
2. معنا شناسی
3. معنای زندگی چه چیز نیست
4. تفاوت هدف و معنای زندگی
5. تاریخچه بحث
6. مسأله معنای زندگی در قلمرو حوزه‌های..
7. بیان دیدگاه‌های فلسفی

## 1. طرح مسأله

یکی از مسائل مهم فلسفی که در طول تاریخ مورد توجه فیلسوفان و انسان‌های اهل تأمل بوده است، پرسش از معنای هستی به نحو عام و معنای زندگی بشر به نحو خاص و معنای زندگی خود فرد به نحو اخص است. همه انسانهای جدی که در طلب زندگی معقول و معنادار و با ارزشی هستند، در لحظه‌ای از عمرشان با این سؤالات عمیق و رازآلود مواجه می‌شوند که: این همه تلاش و کوشش برای چیست؟ این تلاش و طلب کردن

برای رسیدن به چه مقصودی است؟ آیا خود زندگی ارزش زیستن دارد؟ آیا زیستن برای زیستن امری معقول و موجه است یا برای غایت دیگری است؟ اما آن غایت کدام است؟ آن هدف نهایی که برای رسیدن به آن همه امور را باید تحمل کرد، کدام است؟ آیا این غایت امری واحد و جهان شمول و فراگیر است یا امری متکثر و متنوع و کاملاً شخصی است؟ آیا این غایت در درون انسان قرار دارد یا در بیرون از انسان؟ امری قابل کشف است یا قابل جعل؟ (آزاده، 1390 ص 77)

چنین حدیث نفسهایی را آدمیان از روزگاران کهن داشته‌اند، اکنون دارند و در آینده نیز خواهند داشت. حقیقت این است که این دغدغه، یعنی دغدغه معنا یا دغدغه دست یابی به معنا برای زندگی، یکی از اساسی‌ترین دغدغه‌های وجود آدمی است.

اساسی‌ترین دغدغه انسان این است که انسان کیست، از کجا آمده است؟ به سوی کجا می‌رود؟ و راه رسیدن به مطلوب کدام است؟ پرسش از معنای زندگی لازمه وجود خاص انسانی است. انسان از آن جهت که موجودی متفکر و پرسشگر است، از چرایی هستی خود سؤال می‌کند. مطرح شدن این سؤال امری عارضی یا تصادفی و یا ناشی از علل و عوامل بیرونی نیست.

یکی از نشانه‌های زندگی اصیل و جدّی، مواجه شدن انسان با این پرسش است. البته این پرسشها را گاه می‌توان پوشیده داشت و در لحظه‌های خوشدلی و یا تحت افسون جاذبه‌های دنیوی، شتابان از کنار آنها گذشت، اما به سختی بتوان ذهن زندگی آدمی را از این دغدغه‌ها و دلهره‌ها برکنار و از تأثیر تکانه‌های آن به دور داشت (آل بویه، 1382، ص 2).

هر انسان اهل تأملی روزی خود را مواجه با این سؤال می‌بیند و ذهنش درگیر می‌شود، به نظر بعید می‌رسد که بتوان از کنار چنین پرسشی بی تفاوت گذشت. اما مسأله مهم این است که آیا پرسش «معنای زندگی چیست؟»، پرسشی اصیل است یا فقط این طور به نظر می‌رسد؟ آیا پاسخی برای آن وجود دارد، یا اینکه به

واقع نوعی شبه پرسش است. هرچند مکاتب فلسفی زیادی برای پاسخ به این سوالات بوجود آمده و فلاسفه هر کدام پاسخ‌هایی به این سوالات داده‌اند، بسیاری از این سوالات همچنان پاسخ نهایی خود را نیافته‌اند و بحث درباره آن‌ها همچنان ادامه دارد. اما به تدریج، و به خصوص با مشخص شدن این واقعیت که بسیاری از این سوالات راه‌حل قطعی و نهایی (دست کم در حوزه عقل استدلالی) ندارند، فلاسفه توجه خود را به نوع دیگری از مسائل مانند نحوه عملکرد عقل بشری معطوف کردند.

اما عده‌ای متفکران این پرسش را بی معنا می‌دانند و برای این دیدگاه خود دلیل خوبی دارند. به موجب این دلیل، معنا مسئله‌ای است که به ساحت زبان تعلق دارد، نه اشیاء. معنا به شیوه صحبت کردن ما درباره اشیاء مربوط می‌شود، نه ویژگی‌های خود آنها، از قبیل بافت، رنگ و ... اشیاء به خودی خود معنایی ندارد، و تنها در جریان گفت‌وگوهای ماست که معنا پیدا می‌کنند. بر اساس این نظریه، ما می‌توانیم با صحبت کردن درباره زندگی آن را معنادار کنیم؛ به عنوان مثال، بی‌معناست که درباره صدق یا کذب یک قطعه ابر صحبت کنیم، صدق یا کذب، کارکرد گزاره‌های انسانی ما درباره ابر است. البته این برهان نیز مانند اغلب براهین فلسفی دیگر مشکلاتی دارد (ایگلتون، 1386، صص 11-13).

بسیاری از پرسش‌ها ما را به معنای زندگی نزدیک‌تر نمی‌کنند، اما ارزش بررسی کردن را دارند زیرا ماهیت پرسش در تعیین پاسخی که می‌توان به آن داد اهمیت دارد. در واقع می‌توان ادعا کرد که این پرسش‌ها هستند که دشوارند، نه پاسخ‌ها. به عبارت دیگر، در طرح پرسش باید دقت کرد، اگر انتظار یافتن پاسخی درخور و دقیق را داریم باید پرسشی دقیق ارائه دهیم. کاملاً روشن است که یک پرسش ابلهانه چه نوع پاسخی را در بر دارد، و یا یک پرسش گنگ و نامفهوم می‌تواند ذهن را گمراه و یا منحرف کند در حالی که طرح پرسش درست می‌تواند دروازه قاره تازه‌ای از معرفت را به روی ما بگشاید و آواری از پرسش‌های دیگر را در پی داشته باشد.

برخی فیلسوفان که ذهن هرمنوتیکی دارند، واقعیت را چیزی می‌دانند که یک پاسخ را به یک پرسش باز می‌گرداند، اما این مطلب درست است که پاسخ‌های آن‌ها به راحتی به آن‌ها متصل نیست؛ اما آنچه را که می‌توان دست کم یکی از پاسخ‌های ممکن به شمار آورد به طور ضمنی با خود دارند. البته این حرف به معنای آن نیست که برای همه پرسش‌ها پاسخی وجود دارد (همان)

چند حالت برای پاسخ یک پرسش ممکن است وجود داشته باشد، این در حالی است که ما به این فرض گرایش داریم که هرکجا مسأله‌ای وجود دارد باید راه حلی هم وجود داشته باشد، یک حالت این است که: مسائل زیادی وجود دارد که احتمالاً هیچ گاه راه حلی برایشان پیدا نخواهیم کرد. برای مثال هیچ گزاره‌ای در مورد تعداد موهای سر ناپلئون به هنگام مرگ وجود ندارد، و هرگز در این مورد به جوابی نخواهیم رسید. حالت دوم: شاید مغز انسان اصلاً برای پاسخگویی به بعضی پرسش‌ها، طراحی نشده باشد مثلاً خبر دادن از آینده. حالت سوم: حتی این امکان وجود دارد که پرسش معنای زندگی پاسخی داشته باشد، اما هرگز نتوانیم به آن برسیم. حالت چهارم: و حتی قابل درک است که ندانستن معنای زندگی، خود بخشی از معنای زندگی باشد. و حالت دیگر این که این پرسش پاسخی دارد که فراتر از حدّ طاقت بشری است.

شاید زندگی در غفلت ما از معنای بنیادی آن ادامه می‌یابد. مثلاً از دیدگاه نیچه در کتاب زایش تراژدی، معنای حقیقی زندگی وحشتناک‌تر از آن است که ما بتوانیم با آن روبرو شویم. و به همین دلیل است که برای تحمل آن به توهّمات آرام بخش نیاز داریم. (همان، ص 28).

درباره پرسش از معنای زندگی تلاش بر آن است که پرسش اصلی معنای زندگی به درستی تحلیل شود، گاهی می‌توان به این نتیجه رسید که این سؤال خود می‌تواند معانی مختلفی داشته باشد و آنگاه می‌توان به تحلیل هرکدام از این معانی پرداخت و نشان داد که این سؤال به چه معنای‌ای پاسخ پذیر و به چه معنای‌ای پاسخ ناپذیر است.

شیوه مواجهه، سطح مواجهه، راههای برون رفت از این پرسش، در بین انسان‌های متفاوت، متنوع است. سؤال از معنای زندگی در صورتی قابل طرح است که خود زیستن به معنای «هرروزی» آن، غایت و مطلوب نهایی و بالذات نباشد. به عبارت دیگر فرض «زندگی برای زندگی» با پرسش عمیق و واقعی از معنای زندگی ناسازگار است. پرسش از معنای زندگی در صورتی قابل طرح است که خود زندگی بهانه‌ای یا وسیله‌ای برای غایتی برتر و با اهمیت تر و یا مرتبه‌ای از امر برتری باشد (علیزمانی، 1386 ص 59).

کسانی که این پرسش را به طور جدی مطرح می‌کنند و به پیش فرضها و لوازم طرح این مسأله توجه دارند، در طلب یافتن امری فراتر از جریان عادی و روزمره زندگی هستند که به این جریان عادی ارزش و اهمیت داده و آن را هدفمند و زنده و پویا می‌گرداند. آن امر هرچه باشد، نمی‌تواند به خود این مرتبه غریزی و هر روزی قابل ارجاع و تحویل باشد. امری که به جریان عادی زندگی، روح، اهمیت و ارزش و جهت می‌بخشد، خود نمی‌تواند جزئی از همین زندگی بی روح و راکد و فاقد اهمیت و ارزش نهایی باشد. شاید به همین جهت است که برخی مدعی هستند که تنها امری متعالی می‌تواند به زندگی انسان معنا بخشد (wittgenstein, 1961, p 149).

تردید وجود ندارد که در شیوه طرح سؤال معنای زندگی، شیوه پاسخ‌گویی به این سوال، نوع پاسخ‌های مطرح شده در جواب به این سؤال، مبانی و پیش فرضهای جهان‌شناختی و انسان‌شناختی و کلامی کسانی که به این بحث می‌پردازند، اختلاف نظر و دیدگاه وجود دارد و این اختلاف نظر در چنین بحث ژرف و راز آلودی امری طبیعی به نظر می‌آید. زیرا هر کدام از دریچه نگاه خود به این مسئله می‌نگرند و طبیعتاً پیش فرض‌هایشان بر پاسخشان تأثیر گذار خواهد بود.

برای دوری از هرگونه خلط و التباس در طرح مسأله معنای زندگی باید :

الف) بین شیوه پرداختن فیلسوفان و متکلمان جدید به این مسئله باشیوه پرداختن قدما به موضوعات مشابهی مانند بحث از «سعادت» تفکیک قائل شویم. هرچند یکی از این دو شیوه می‌تواند در شیوه دیگر تأثیر گذارد و آن را تکمیل کند.

ب) بین مفهوم «معنای زندگی» آن‌گونه که برای انسان مدرن مطرح است و مفاهیم مشابه دینی آن در متون مقدس از قبیل مفهوم رستگاری، نجات، فلاح و مانند آن تفکیک قائل شویم؛ چرا که هریک از این مفاهیم در درون متون خاص خود و مبتنی بر مبانی و مسلمات خاص خود، دارای بار معنایی ویژه‌ای است.

ج) بین شیوه دینی طرح این مسئله و شیوه فلسفی یا کلامی آن تفکیک کنیم. تردیدی نیست که بحث از معنای زندگی به طور تنگاتنگی با مقولات دینی گره خورده است، ولی تفکیک شیوه طرح مباحث به روشن شدن مرزها و دقت در روش‌شناسی پرداختن به سؤالات و شیوه آزمون آن‌ها کمک می‌کند (علیزمانی، 1386صص 89-70).

د) همچنین ما باید بین مباحث پیشینی عقلی و مباحث پسینی روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و انسان‌شناختی تفکیک قائل شویم. قدمای ما در این‌گونه مباحث رویکردی پیشینی داشتند. آنها در طرح مسئله و شیوه پاسخ‌گویی به آن با تکیه بر استدلال‌های فلسفی پیشینی، سعی در حل این معضلات داشتند درحالی که مواجهه انسان مدرن با این‌گونه مباحث، مواجهه‌ای پسینی و تجربی و متکی بر شواهد آماری و تجربی است. انسان جدید به دلیل درگیری ملموس و عینی با بحران پوچی، ناامیدی، تنهایی و از خودبیگانگی به سوی این مباحث کشیده شده است و در صدد یافتن راه حلی عینی و ملموس برای دردهای وجودی خویش است (همان).

در پاسخ به این سؤال که «اگر چیزی هست که زندگی را معنا دار می‌کند، آن چیست؟» این پرسش هرچند آشکارا مهم است، اما توجه چندان زیاد نظریه پردازان هنجاری را جلب نکرده است. اگرچه آثار فلسفی درباره



معنای زندگی به نسبت کم است، اما این آثار به حدّی است که تأمل درباره وضعیت کنونی آنها و نیز جایگاهی را که لازم است بدان دست یابند، مفید می‌سازد. فقدان نسبی توجه به این موضوع بدان معناست که بحث، حدّی از سنجیدگی و دقت را که در حوزه اخلاق (برای مثال) می‌توان دید، ندارد. در واقع، کم‌تر می‌توان نظیر و شبیه به آن مباحث را در حوزه تأمل فلسفی درباره چیزی که زندگی را معنادار می‌سازد، اگر اصلاً چنین چیزی باشد، یافت. چه چیزی مانع بسط و شکوفایی نظریه‌های مربوط به معنای زندگی شده است؟ یک عامل احتمالاً این است که این عرصه فاقد تعریف دقیق و روشن از [خود] پرسش معنای زندگی است. فیلسوفان در مورد مفاد «بهزیستی» و «عمل صواب» احساس رضایت بیشتری دارند تا معنا و مفاد «معنای زندگی».

احتمال دیگر این است که دیدگاه‌های رایج کانتی و سودگرایانه به شبیه‌سازی اندیشه درباره مقولات هنجاری ادامه می‌دهند. نظریه پردازان هنجاری اغلب قلمرو خود را به دو بخش اصلی سعادت بشری و اخلاق تقسیم می‌کنند و بدین ترتیب، پیدا کردن جایی برای طرح پرسش‌های مربوط به معنای زندگی را دشوار می‌سازند و اگر جایی برای طرح پرسش از معنای زندگی پیدا شود، معمولاً تصور بر این است که فراتر از حد فهم بشر است، جایی که جستجوی عقلانی را بر نمی‌تابد. این‌ها می‌توانند دلایل توضیحی خوبی برای فقدان علاقه به معنای زندگی باشد، اما روشن است که دلایل توجیهی خوبی نیستند. فیلسوفان معاصر کوشیده‌اند تا معنای دعاوی مربوط به معنای زندگی را شرح دهند و نشان دهند که آن جدای از رفاه و اخلاق، مقوله هنجاری اساسی است. به علاوه، آنها همان روش‌های تحلیلی را که عموماً در حوزه‌های هنجاری دیگر به کار می‌رود، در این جا هم به کار گرفته‌اند تا پاسخ‌های نظری برای این پرسش که چه چیزی زندگی را معنادار می‌کند بیابند (متر، 1382 ص 266).

معنای زندگی، موضوعی مبهم و در عین حال اساسی در فلسفه است. از طرفی پرسش «معنای زندگی چیست؟» بسیار ابهام دارد و به مهملات مغلقی دامن زده است، از طرف دیگر، اشتیاق به فهم فایده حیات ما، اشتیاقی عمیق، فراگیر و نشانه ویژگی‌هایی از ذهن است، که مسلماً برای انسان بودن اساسی‌اند.

دشواری عمده‌ای که این موضوع را احاطه کرده، عدم وضوح خود موضوع است. طرح مشابهت‌هایی با بافت‌های دیگری که در آنها معناهایی را جست‌وجو می‌کنیم، معمولاً بر ابهام موضوع می‌افزاید. اغلب نکته اصلی پرسش معنای زندگی در خود فرایند تلاش برای پاسخ‌گویی به آن، تغییر جهت می‌دهد.

بنابراین، جست‌وجوی معنای زندگی مانند اشتغال به جست‌وجویی است که در آن تا مطلوب را در نیابید کاملاً مطمئن نیستید که در جست‌وجوی چه چیزی هستید. هر تلاشی برای عرضه تعبیری بدون ابهام از «معنای زندگی» همانند خود این تعبیر، محکوم به از دست دادن بعضی گزینه‌ها و قطع راه‌های جست‌وجویی است که نباید پیشاپیش نفی شود (ولف 1382، ص 30).

معنای زندگی از جمله پرسش‌های نادری است که تقریباً هر یک از واژه‌های آن معضل‌آفرین است. بنابراین لازم است قبل از طرح پرسش «معنای زندگی چیست؟» معنای هر یک از واژه‌های موجود در این پرسش مشخص گردد

## 2. معنا شناسی

### 2-1. مفهوم «معنای زندگی»

در تحلیل سؤال معنای زندگی، بیش از مفهوم زندگی، این مفهوم «معنا» است که در این ترکیب اضافی «معنای زندگی» مشکل‌آفرین شده است. مسأله‌ی معنای معنی یکی از پیچیده‌ترین مسائلی است که مدّت‌های مدیدی است ذهن بسیاری از زبان‌شناسان را به خود مشغول کرده است. هر کدام از آنها

پیشنهاداتی ارائه داده‌اند، ولی تا کنون موفق به ارائه نظر قطعی در مورد معنای معنا نشده‌اند. در زبان فارسی واژه «معنا» معادل با هدف، منظور، نکته، موضوع، تعبیر، تفسیر، مقصود، مقصد، اراده و نظایر آن به کار می‌رود (دهخدا، 1338). در زبان انگلیسی، واژه «معنا» (meaning) به لحاظ ریشه شناسی با واژه «ذهن» (mind) مرتبط است.

واژه معنا کاربردهای مختلف فراوانی دارد. می‌توان «معنا» را به مقصود، هدف، غایت، مطلوب و ارزش تفسیر کرد. کاربردهای این واژه را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد. دست اول «قصد چیزی را داشتن» یا «چیزی در سر داشتن» است. دسته دوم به «دلالت داشتن» مربوط می‌شود، و دسته سوم با ترکیب این دو، عمل قصد یا دلالت کردن بر چیزی را نشان می‌دهد. پیرامون معنا کلاً دو پرسش طرح شده است: 1. معنای یک نماد چیست؟ 2. بنابر کدام واقعیت‌ها در باب یک فرد یا گروه خاص، فلان نماد معنای خاصی را به دنبال دارد؟ با توجه به این دو پرسش، دو نظریه مطرح شده است: یکی نظریه «معناشناختی» (semantic) که به تبیین مضمون معناشناختی اظهارات موجود در زبان می‌پردازد. معنای سمانتیک، معنایی است که نشانه یا ترکیبی از نشانه‌های فی‌نفسه و بیرون از سیاق دارد. این همان معنایی است که واژه در فرهنگ لغت دارد. و دیگر نظریه «بنیادین» (foundational) که بیانگر حقیقتها (فکتها) است بر حسب آنکه کدام یک از اظهارات، برخوردار از محتوای معنا شناختی آن حقیقتها است (الوندی و طاهری، 1391 ص 21).

دیدگاه دیگری وجود دارد که معتقد است خود معنا نیز مانند مفاهیم دیگر کاربردهای متعدد و متنوعی دارد و بر طیفی از امور اطلاق می‌شود. چه بسا یافتن امر جامع و مشترک میان آنها امکان‌پذیر نباشد.

برخی بر این باورند که معنا، صرفاً قابل استناد به جملات و عبارات و نمادها است و واژه‌ها، نمادها و کلمات و حروف، تنها هنگامی که به شیوه خاصی به کار می‌روند، دارای معنا شمرده می‌شوند. شکی نیست که کاربرد اولیه و اصلی معنا در همین زمینه است و معنا امری است که در ورای الفاظ و عبارات قرار دارد و الفاظ و عبارات از آن حکایت می‌کنند و بر آن دلالت دارند. خود معنا نیز از واقع حکایت می‌کند. از این منظر اسناد

معنا به حوادث و اشیاء و مانند آن خطا انگاشته می‌شود و بنابراین، اسناد معنا به زندگی نوعی خلط مفهومی شمرده می‌شود. (Eliin, 1995, pp 240-322)

اما به راستی مقصود از معنا به هنگام اضافه به زندگی، در عبارت معنای زندگی چیست؟ زندگی معنادار چه تفاوتی با زندگی بی‌معنا دارد؟ به عبارت دیگر، زندگی معنادار واجد چه ویژگی‌هایی است که زندگی بی‌معنا فاقد آن است؟

به نظر می‌رسد ما به هنگام اسناد «معنا» به زندگی، اندکی از معنای اولیه آن به هنگام استناد به واژه‌ها، جملات و کلمات فراتر می‌رویم، ولی همچنان واژه معنا در نسبتی معنایی با کاربرد اولیه این واژه قرار دارد. به طور مثال، همان گونه که معنا در ورای الفاظ قرار دارد و الفاظ به سوی آن اشاره می‌کند و از آن حکایت می‌کنند، مقصود و مطلوب نهایی از کاربرد الفاظ، حکایت معانی است (علیزمانی 1386، ص 89).

در باب تحلیل و تبیین دقیق واژه «معنا» در کاربرد «زندگی معنادار» توجه به نکات زیر ضروری می‌نماید:

الف) واژه «معنا» در عبارت «زندگی معنادار» هر چند دقیقاً به همان معنای کاربرد اولیه‌اش (در کاربرد اولیه، معنا امری است که ورای الفاظ و عبارات قرار دارد و الفاظ و عبارات از آن حکایت می‌کنند) در مورد جملات و کلمات و واژه‌ها به کار نمی‌رود، می‌توان گفت که با آن کاربرد اولیه، نوعی «شباهت خانوادگی» دارد (Metz, 2001, p. 150).

ب) به طور دقیق، جامع و مانعی نمی‌توان مفهوم «معنا» را در این زمینه خاص تعریف کرد.

ج) در تحلیل معنای «معنا»، در این زمینه نمی‌توان تنها به یک ساحت از معنا توجه کرد و سایر جنبه‌ها را فراموش کرد. برای مثال، ما نمی‌توانیم صرفاً به جنبه روانشناختی زندگی معنادار توجه کنیم و صرفاً بگوئیم، زندگی معنادار آن نوع زندگی است که با حالت‌های روان شناختی خاصی از قبیل امید، آرامش، شادی و